

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

برگرفته از: "چندقطبی"، ۱۶ اگست ۲۰۲۲\*  
نویسنده: آنتونیو کاماچو نگررون  
برگردان: سایت "۱۰ مهر"  
۲۲ اگست ۲۰۲۲

## روسیه نقشه‌های امریکا در اوکراین و فراتر از آن را خنثی کرد



پس از سال ۱۹۹۱، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، کشورهای غربی به این نتیجه رسیدند که روسیه کارش تمام است. اما در اوکراین و فراتر از آن، مسکو در حال برنده شدن است - و ایالات متحده و اروپا شدیداً در حال افول. تاریخ بارها و بارها گواهی داده است که ایالات متحده و اروپا همیشه روسیه را طعمه‌ای آرزومند و حتی بیشتر به‌عنوان یک مخالف قدرتمند ادعاهای توسعه‌طلبانه خود می‌دانند. بدون شک، به دلایل مختلفی که بعداً به تفصیل به آن خواهیم پرداخت، روسیه امروز به بزرگترین تهدید ژئوپلیتیک - نظامی سلطه‌طلبی غرب تبدیل شده است. از سال ۱۹۰۴، با انتشار "نظریه هارتلند" توسط جغرافیدان انگلیس هالفورد مکیندر، روسیه اهمیت زیادی در مفهوم ژئوپلیتیک جهان پیدا کرد. در واقع مکیندر را پدر ژئوپلیتیک می‌دانند. نظریه او می‌گوید که جهان یک جزیره بزرگ است و در مرکز آن جزیره، محوری که حول آن کشورهای دیگر تعادل خود را حفظ می‌کنند، روسیه است: "هر کسی که اروپای شرقی را اداره می‌کند، بر سرزمین مرکزی فرمان می‌راند. کسی که بر سرزمین مرکزی حکومت می‌کند، جزیره جهانی را فرمان می‌دهد. کسی که بر جزیره جهانی فرمانفرمائی می‌کند، بر جهان فرمان می‌راند."

مساحت فدراسیون روسیه تقریباً دو برابر ایالات متحده است. علاوه بر موقعیت ستراتیژیک ممتازش، همسایگان آن، چین و هند، از پرجمعیت‌ترین کشورهای کره زمین و دارای سریع‌ترین رشد هستند. روسیه دارای جمعیت بسیار تحصیل‌کرده، نسبتاً متحد و تراکم جمعیتی پائینی است - شرایط مطلوبی که به آن اجازه می‌دهد نیازهای اساسی مردم

خود را بدون مشکل زیاد برآورده کند. همچنین دارای منابع طبیعی عظیمی است که هنوز بسیاری از آنها باید کشف شوند.

پس از سال ۱۹۹۱، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، کشورهای غربی متقاعد شدند که روسیه شکست خورده است. آنها ستون پنجمی در دولت روسیه داشتند که بدون قید و شرط به منافع آنها پاسخ می‌داد. آنها بخش بزرگی از منابع طبیعی و بانکداری آن را تحت کنترل داشتند و به گفته ایدئولوگ‌هایشان، تنها کاری که آنها باید انجام می‌دادند این بود که کمی بیشتر فشار بیاورند تا اوضاع اجتماعی منفجر، فدراسیون روسیه منحل و روسیه به چندین کشور کوچکتر تقسیم شود.

این ادعاهای غرب با استعفای بوریس یلتسین در سال ۱۹۹۹ و ظهور ولادیمیر پوتین، افسر سابق اطلاعات خارجی KGB، خنثی شد. پوتین سیاست‌های ممانعت‌آمیز سلف خود را تغییر داد. او تمام نیروهای ملی را بر اساس این ایده به حرکت درآورد که برای محافظت از خود در برابر ماجراجویی غرب، باید طرحی شتابان برای توسعه کشاورزی، صنعتی، فنی و نظامی اجراء شود. او در دو دهه روسیه را از عقب‌ماندگی که دولت‌های قبلی در آن فرو برده بودند بیرون آورد و این کشور را بعد از امریکا به دومین قدرت نظامی بزرگ تبدیل کرد.

تحت دستورات ریاست‌جمهوری ولادیمیر پوتین، تغییرات زیر رخ داد:

۱- روسیه طی ۱۰ تا ۲۰ سال در توسعه نظامی خود از فناوری پیشرفته غربی پیشی گرفت. راکت‌های مافوق صوت روسی، راکت‌های هسته‌ای، راکت‌های جنگ الکترونیک، راکت‌های ضد ماهواره، اژدرهای فوق سریع، یخ‌شکن‌های هسته‌ای و سایر فناوری‌ها هیچ معادلی ندارند.

۲- با تولید تسلیحات پیشرفته، روسیه به رقیب اصلی در سودآورترین صنعت ایالات متحده یعنی صنعت جنگ تبدیل شده است و مشتریان سابق تسلیحات امریکائی مانند هند، چین، پاکستان، ترکیه و دیگران را به‌عنوان خریداران تسلیحات روسی جذب کرده است.

۳- روسیه مجموعه‌ای از یخ‌شکن‌های هسته‌ای را با هدف اصلی باز کردن مسیر قطب شمال ساخته است - مسیری که با کوتاه کردن مسافت برای کشتی‌های تجاری، محصولات روسی را رقابتی‌تر می‌کند. از نظر لجستیک نظامی، ناوگان روسیه با دسترسی بیشتر به اقیانوس اطلس و در نتیجه به شرق کانادا و ایالات متحده، از نظر قدرت مانور نسبت به رقبای خود برتری تاکتیکی بیشتری خواهد داشت.

۴- رابطه نزدیک بین قدرت نظامی روسیه و قدرت اقتصادی چین که در حال تحکیم است، برای غرب بسیار نگران‌کننده است - احساسی که با اجرای پروژه‌های بسیار بزرگی چون جاده ابریشم جدید که در پنج قاره گسترش و افزایش می‌یابد. از چین شروع می‌شود، اما انشعاب‌های اصلی آن از روسیه می‌گذرد.

۵- حمایت نظامی روسیه از سوریه، در تقابل با اهداف ستراتیژیک ایالات متحده، دردسر بزرگی برای ناتو در تلاش برای تغییر دولت در سوریه بوده است.

۶- روابط نزدیک سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی مسکو با ایران، ونزوئلا، نیکاراگوئه، کوبا و بولیوی تا حد زیادی تحریم‌های اعمال شده توسط ایالات متحده را بی‌اثر کرده است.

۷- روسیه تأمین‌کننده اصلی انرژی فسیلی اروپا است که به آن قدرت چانه‌زنی زیادی می‌دهد و بر ظرفیت رقابتی صنعت هیدروکربن ایالات متحده تأثیر می‌گذارد.

۸- پیشرفت‌های بزرگ اقتصادی و ژئوپلیتیک که روسیه در دهه گذشته در آسیا، امریکای لاتین، خاورمیانه و افریقا داشته است، توسط غرب بخوبی دیده نمی‌شود.

۹- روسیه با کاهش شدید دارائی‌های دالر و اوراق خزانه خود و با ترویج استفاده از ارزهای ملی در میان شرکای تجاری‌اش، به تهدیدی بزرگ برای قدرت ممتاز دالر به‌عنوان یک ارز بین‌المللی تبدیل شده است. افزایش سریع ذخایر طلای آن نیز برای غرب نگران‌کننده است.

۱۰- روسیه با توسعه شتابان کشاورزی خود رهبری صادرات گندم را از ایالات متحده گرفته و کشاورزان امریکای شمالی را در تنگنا قرار داده است.

همان‌طور که می‌توانیم از همه موارد فوق استنباط کنیم، در کوتاه‌مدت و میان‌مدت، تهدید واقعی برای ایالات متحده در حال زوال، روسیه است. گلن وان هرک، رئیس فرماندهی شمال ایالات متحده، در سپتامبر ۲۰۲۱ به این موضوع اشاره کرد و گفت که در حالی که چین یک تهدید بلندمدت می‌باشد، روسیه تهدید اصلی امروز ایالات متحده است.

این امپراتوری که در ناتو پنهان است، به دلیل ترس از موقعیت ستراتیژیک روسیه، خودکفائی انرژی، رشد اقتصادی، گسترش خطوط بحری، قدرت نظامی، نفوذ ژئوپلیتیک و اساساً، نگرش ضد استقرار خود در قبال سیاست‌ها و ابتکارات امپریالیستی عمل می‌کند. گراهام تی آلیسون، دانشمند علوم سیاسی ایالات متحده، مفهوم تله توسیدید (Thucydides Trap) را راجع کرد تا توضیح دهد که چگونه تضادهای بین یک قدرت هژمونیک و قدرت در حال ظهور دیگر، آنها را به جنگ می‌کشاند.

امپراتوری ایالات متحده نمی‌تواند وارد یک جنگ متعارف با روسیه شود، قدرتی در حال ظهور که هژمونی خود را بدون محکوم ساختن خود به نابودی به نبر فرا می‌خواند - به همین دلیل است که امریکا به جنگ ترکیبی یا جنگ نامحدود متوسل می‌شود، به این امید که حملات اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی به دشمن آنقدر ویرانگر است که جلوی پیشرفت کشاورزی و فناوری - نظامی آن را می‌گیرد، تولید هیدروکربن را کاهش می‌دهد، اتحاد مستحکم با چین را از بین می‌برد و بیش از آن که خسارت‌های خود را ناشی از تحریم‌ها جبران کند. اما تأثیر این تحریم‌ها بر اقتصاد خود ایالات متحده اجتناب‌ناپذیر است و عملکردی چون بومرنگ دارد.

ایالات متحده از طریق جنگ ترکیبی، با هدف تداوم تحمیل هژمونی خود، افراط‌گرایان اوکراینی را تحریک می‌کند، بدون این که اهمیتی بدهد که اوکراین را در یک درگیری فرسایشی علیه روسیه به ویرانی کامل می‌رساند. ایالات متحده در جنگ نامحدود، بدون هیچ شرمی، دشمن خود را شیطان جلوه می‌دهد، دیکتاتوری رسانه‌ای ایجاد می‌کند و با استفاده از تحریم، سانسور، تبلیغات، دروغ و تهمت، مخاطب خود را گیج می‌کند تا دیگر نتواند به‌وضوح فکر کند.

در سال ۲۰۱۹، یک اندیشکده قدرتمند ایالات متحده تحت حمایت پنتاگون، شرکت رند، گزارشی با عنوان "توسعه بیش از حد و عدم تعادل روسیه: ارزیابی تأثیر گزینه‌های هزینه‌بر" منتشر کرد. این سند تحقیقاتی با جزئیات دقیق گزینه‌هایی را که می‌توان برای بهره‌برداری از آسیب‌پذیری‌های روسیه به‌منظور بی‌ثبات کردن آن استفاده کرد، بررسی می‌کند. تمام تدابیری که ظاهراً به‌نام مهار، به روسیه برای حمله به اوکراین تحمیل شده است، در آن سند منعکس شده است.

نکته عجیب این است که چگونه چنین اقداماتی بینش سلطه‌گرانه و ذهنیت امپراتوری ایالات متحده را منعکس می‌کند. این سند اقدامات متقابل شتاب‌دهی را که روسیه برای محافظت از اقتصاد خود در برابر تحریم‌های احتمالی، یا کند شدن اقتصاد ایالات متحده ناشی از همه‌گیری یا تأثیر مخرب تورم انجام می‌دهد، در نظر نمی‌گیرد.

جو بایدن، رئیس‌جمهور کنونی ایالات متحده، در سال ۱۹۹۷، زمانی که سناتور ایالت دلاور (Delaware) بود، اذعان کرد که گسترش ناتو در کشورهای بالتیک چیزی خواهد بود که زمینه را برای "پاسخ خصمانه" روسیه فراهم می‌کند.

چه عواملی باعث شد پرزیدنت باین، ۲۵ سال بعد، نظر خود را تغییر دهد، در حالی که روسیه بسیار قوی‌تر است و ایالات متحده در منحنی نزولی قرار دارد؟ پزشکی، کهولت، افراد نالایق اطرافش، تحلیل‌های منسوخ شرکت رند، یا آرزوهای مسیحائی یک امپراتوری رو به زوال؟ بدون شک، هیچ یک از این علل را نمی‌توان رد کرد. همه چیز نشان می‌دهد که ناتو و بنابراین ایالات متحده شرط‌بندی کرده‌اند که روسیه قادر به حمله به اوکراین نیست. در سال ۱۹۹۹ اولین موج خزنده ناتو تا مرزهای روسیه با وابستگی پولند، هنگری و جمهوری چک آغاز شد. و روسیه هیچ کاری نکرد.

در سال ۲۰۰۴ موج دوم با استونی، لتونی، لیتوانی، رومانی، بلغارستان، اسلواکی و اسلونی آغاز شد. و روسیه هیچ کاری نکرد.

در سال ۲۰۰۹ موج سوم با کرواسی و البانی آمد و روسیه هیچ کاری نکرد.

در سال ۲۰۱۷ موج چهارم با مونته‌نگرو آمد و روسیه هیچ کاری نکرد.

در سال ۲۰۲۰ موج پنجم با مقدونیه آمد و روسیه هیچ کاری نکرد.

می‌دانیم که همه این امواج با پایگاه‌های نظامی امریکا و هزاران توپ به سمت روسیه نشانه رفته بود.

سازمان‌های اطلاعاتی غربی ستون پنجمی را در داخل اوکراین ایجاد کردند و روسیه هیچ کاری نکرد.

آنها از کودتا علیه رئیس‌جمهور منتخب و متمایل به روسیه ویکتور یانوکویچ در فبروری ۲۰۱۴ حمایت کردند و روسیه باز هم هیچ کاری نکرد.

آنها یک دولت دست‌نشانده به رهبری نئونازی‌ها و دیگر برتری‌خواهان ایجاد کردند و روسیه با الحاق کریمه در ۱۸ مارچ ۲۰۱۴، پس از همه پرسى که در آن ۹۷ درصد از کریمه‌ئی‌ها به آن رأی مثبت دادند، پاسخ داد.

استان‌های دونتسک و لوهانسک خود را مستقل اعلام کردند و با وجود بمباران مداوم ارتش اوکراین و کشتار بیش از ۱۴۰۰۰ نفر که اکثر آنها روس بودند، روسیه نیروهای خود را به این مناطق منتقل نکرد و استقلال آنها را به رسمیت نشناخت.

در سال ۲۰۱۴، اوکراین در راستای اعلام جنگ، بی‌طرفی نظامی خود را کنار گذاشت. روسیه از چند اعلام انزجار فراتر نرفت.

در سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵، بین روسیه و اوکراین با نظارت فرانسه و آلمان توافق‌نامه‌های مینسک امضاء شد تا به درگیری بین جدائی‌طلبان طرفدار روسیه و جنگجویان اوکراینی در دو استان دونباس (دونتسک و لوهانسک) پایان دهد. با این توافق‌نامه‌ها، آتش‌بس تصویب شد و اوکراین موافقت کرد قانونی را تصویب کند که به استان‌ها قبل از کنترل مرزهایشان، نوع خاصی از خودمختاری اعطا شود.

دولت اوکراین معاهده را زیر پا گذاشت، آتش‌بس را نقض کرد و با بمباران‌های پیاپی هزاران نفر را در این دو منطقه جدائی‌طلب کشت.

اوکراین قانون مندرج در معاهدات را تأیید نکرد و به عکس، قوانین بیشتری را در مورد تبعیض علیه اقلیت‌های قومی، به‌ویژه روس‌ها تصویب کرد و در آن آنها را از صحبت به زبان خود منع کرد. روسیه به این تحریک نیز واکنش نشان نداد.

ماه‌ها قبل از ۲۴ فبروری ۲۰۲۲، ایالات متحده و اتحادیه اروپا به‌منظور بی‌حرکت کردن روسیه، در همان زمان که ناتو به سربازان اوکراینی آموزش می‌داد و ارتش کیف بیش از صد هزار نفر نیروهای بشدت مسلح را در مرز دونباس مستقر کرده بود، یک کمپین هیستری در مورد حمله ادعائی به اوکراین به‌راه انداختند.

با اشتباه گرفتن احتیاط روسیه با ضعف، آنها در حال تدارک یک حمله تمام عیار بودند. دیگر محتاط ماندن روسیه ممکن نبود. هزینه بسیار بالا بود و در کمال تعجب و ناامیدی ناتو، نیروهای روسی به اوکراین حمله کردند. در مواجهه با تهاجم، ایالات متحده و دسته‌های حاکم اروپائی آن، خود را در موقعیتی ناتوان یافتند - محاسبات آنها اشتباه از آب درآمده بود. آنها برای جبران آن چاره‌ای جز توسل به هیستری روسیه‌هراسی و خودباختگی با اعمال تحریم‌های اقتصادی نداشتند. آیا می‌توانیم شاهد نمایش بزرگتری از ناتوانی امپراتوری باشیم؟

بایدن درباره پوتین گفت: "به‌خاطر خدا، این مرد نمی‌تواند در قدرت بماند."

با توجه به همه این شرایط، می‌توان نتیجه گرفت که ایالات متحده در کوتاه‌مدت در حال پیروز شدن در یک نبرد در عرصه اقتصادی است. فروش تسلیحات، گاز و نفت خود را به کشورهای عضو ناتو افزایش می‌دهد. و ترس بی‌اساس این کشورها پایبندی آنها به طرح‌های امپراتوری را تقویت می‌کند. تولید ناخالص داخلی ایالات متحده افزایش می‌یابد، دلار به‌طور موقت تقویت می‌شود و برای مدت کوتاهی در اقتصاد روسیه انقباض به‌وجود می‌آید.

در میان‌مدت و بلندمدت، روسیه در جنگ پیروز می‌شود، اوکراین را خلع سلاح می‌کند، آن را برای مدت نسبتاً کوتاهی اشغال می‌کند، دولتی متحد با منافع خود ایجاد می‌کند، اقتصاد خود را با بازسازی اوکراین و گسترش روابط تجاری خود با چین، هند، پاکستان، افغانستان و ایران تقویت می‌کند و برای قرن‌های آینده نیز از نظر نظامی از ضعیف‌ترین جناح‌های خود در بحیره سیاه و بحیره آزوف محافظت می‌کند.

در میان‌مدت و بلندمدت، تأثیر بیش از حد اقدامات آنها بر ایالات متحده و اروپا، تورم را بالا نگه می‌دارد، دالر و یورو را تضعیف می‌کند و باعث می‌شود سوئیفت در مواجهه با سیستم‌های بین بانکی آسیائی ارتباط خود را از دست بدهد. بحران اقتصادی تضادهای بین و درون کشورهای غربی را آشکار خواهد کرد که جای خود را به نابودی نمای انجام آنها می‌دهد و باعث یک انفجار اجتماعی می‌شود.

به‌طرز متناقضی، در درازمدت، بدون این که مستقیماً در مناقشه شرکت کرده باشد، کسی که واقعاً برنده خواهد شد، چین است: یوان تقویت می‌شود، روابط با روسیه عمیق‌تر می‌شود، صادرات افزایش می‌یابد، و به ضرر ایالات متحده، نفوذ ژئوپلیتیک آن افزایش می‌یابد.

در نهایت، این سیاستمداران و برنامه‌ریزان امپراتوری بودند که در غرور و خوی سلطه‌جویانه خود که مشخصه آنهاست، گرفتار شده بودند و مرتکب اشتباهات واقعی شدند. آنها برای روسیه برنامه‌هایی بسیار بزرگتر از اقداماتی که می‌توانستند برای دستیابی به آن انجام دهند، طراحی کردند و بنابراین قبل از شروع درگیری محکوم به شکست بودند.

وقتی پوتین را در مقایسه با رهبران امریکا و اروپا نگاه می‌کنیم، صرف نظر از این که با هیچ‌یک از آنها موافق نیستیم، تنها کسی که ظرفیت تحلیلی دیالکتیک و تصویری جامع از جهان را نشان می‌دهد پوتین است. بی‌خود نیست که رهبران غربی تا این حد از او متنفرند. او دور آنها می‌دود.

[\\* https://english.10mehr.com/?p=1563](https://english.10mehr.com/?p=1563)

۳۰ مرداد ۱۴۰۱